

-۱۲-

دانشمند و عالم علم اجتماعی فرانسوی نسبتاً معروف گوستاو لوبون در کتاب « تمدنات قدیمی خود در باره ایرانیان چنین آورده است :

« اهمیت ایرانیان در تاریخ سیاست دنیا خیلی بزرگ بوده است ولی برعکس در تاریخ تمدن خیلی خرد بوده است . در مدت دو قرن که ایرانیان قدیم بر قسمت مهمی از دنیا سلطنت داشتند شاهنشاهی فوق العاده با عظمتی بوجود آوردند ولی در علوم و فنون و صنایع و ادبیات ابداً چیزی ایجاد نکردند و بگنجینه علوم و معرفتی که از طرف اقوام دیگری که ایرانیان جای آنها را گرفته بودند چیزی نیفزودند... ایرانیان خالق نبودند بلکه تنها رواج دهنده تمدن بودند و ازینقرار از لحاظ ایجاد تمدن اهمیت آنها بسیار کم بوده است و سهم آنها در آنچه سرمایه ترقیات بشر را تشکیل میدهد خیلی ناقابل بوده است.»

-۱۳-

يك نفر انگلیسی زمانی که در طهران میدان مشق را میساخته‌اند در آنجا بوده و نوشته است :

« ایرانیها مردمان عجیبی هستند، توپ ندارند و توپخانه ساخته‌اند و قشون ندارند و میدان مشقی ساخته‌اند که بزرگترین میدان مشقهای دنیا است.»

-۱۴-

تئودور نولدکه از مستشرقین بسیار نامی آلمان که شاید بتوان
 او را زنده کننده تاریخ سلطنت ساسانیان خواند زیاد معتقد با خلاق ایرانیان
 قدیم نبوده است و از آن جمله در کتاب «تاریخ سلطنت مادها و هخامنشیان»
 چنین نوشته است :

« وفا هیچگاه از صفات بارزۀ ایرانیان نبوده است .»



و در «تاریخ ساسانیان» خود (بر اساس تاریخ طبری) میگوید :
 « ایرانیان که از قدیم الایام الی زمان ما آنهمه به مبالغه از
 راستگوئی سخن گفته‌اند و آنرا ستوده‌اند و از دروغگوئی
 بیدی و زشتی یاد کرده‌اند در حقیقت چندان علاقه‌ای بسدان
 نداشته و ندارند (۱) .»

در جای دیگر همین کتاب (متن آلمانی ، صفحه ۴۴۳) بالصراحه
 از خودستائی و خودبینی ایرانیان سخن رانده است .
 همین نولدکه در موقع صحبت از انوشیروان و عنوان «عادل» که
 ایرانیان باو داده بودند میگوید :

۱- بخاطر دارم که یکنفر از دوستان ایرانی هم معتقد بود که اگر
 ایرانیان قدیم آنهمه از دروغ نمیترسیدند و دروغ در میان آنها زیاد شایع
 نبود آنهمه در هر موقع و در هر کتیبه در مذمت و نکوهش دروغ سخن نمیراندند
 باید گفت خدا بخواهد که این نظر بی‌اساس و مبنی بر جهالت باشد .

« ولی طبعاً باید دانست که مفهوم عدالت وقتی نسبت آنرا به يك پادشاه مستبد ایرانی میدهند عدالتی است که ماهیت آن مورد تغییر و تبدیل بسیار مخصوصی واقع گردیده است .
 (تاریخ ساسانیان ، متن ، آلمانی ، حاشیه ۳ در صفحه ۱۶۱).
 از جمله کسانی که در باب اخلاق ما ایرانیان سخنانی دارند و از لحاظ تاریخ هم زیاد قدیمی نیست **رابرت گرنث واتسن** انگلیسی است که درست صد سال پیش در سنه ۱۸۶۵ کتاب خود را موسوم به «تاریخ ایران در دوره قاجاریه» نوشته و آقای وحید مازندرانی هم آنرا بفارسی ترجمه نموده است . درین کتاب چه از قول مؤلف و چه از قول اشخاص دیگری داوریهائی درباره ما ایرانیان شده است که اکنون قسمتی از آنها در اینجا نقل میشود .

در باره صفات درباریان از زبان سرجان ملکم معروف مؤلف «تاریخ ایران» مینویسد که «صفات اتباع شاه در آن وضعی که از زمان آیین مادها و پارسیان باستان بوده تفاوتی حاصل نشده است.» (صفحه ۳-۴)
 سپس خود مؤلف در خصوص ایرانیان چنین مینویسد :

«... شاید صفت بارز ایرانیان آن نوع وطن پرستی نیست که در میان اروپائیان هست . يك فرد ایرانی شاید کمتر از هر فرد دیگری در روی زمین حاضر است در راه منافع کشور خود قدمی بردارد و وقتی او در فکر صلاح وطن خویش است که البته هیچگاه و بهیچوجه با منافع شخص او قابل قیاس نیست

و باز در دلش میپندارد که در دنیا کشوری که شایسته مقایسه با ایران باشد وجود ندارد. بنظر من اگر اکثر ایرانیان محکوم بد تبعید ابدی بشوند و بآنها اخطار شود که اگر باز پای بخاک اجدادی خود بگذارند سر نوشت مرگ خواهند داشت مانند شیمه (۱) نخواهند توانست از کثرت علاقه بتجدید دیدار وطن عزیز از بازگشت خودداری کنند و علاقه آنان بسرزمین نیاکان خویش نظیر دل بستگی اخلاف یهود است به بیت المقدس» (صفحات ۷ و ۸).

مؤلف دنباله سخن را در خصوص اخلاق ایرانیان بدین سان آورده است :

«از طرز سخنان ایرانیان در کشورهای دیگر راجع بوطنشان شنونده گمان میکند که ایران دلپذیرترین منطقه سراسر جهان است و هوای آن، آب آن، میوه های آن، خانه های آن، باغهای آن، اسبهای آن، شکار گاههای آن، مناظر آن، زنان آن، همه موضوع مبالغه آمیزترین تحسین از ناحیه ایرانیان متیم هندوستان و اروپاست. ایرانیان در میان آثار بارزشکوه

۱- Shimei. متأسفانه مترجم توضیحی در باب این کلمه نداده است و بر بنده نیز با وجود مراجعه بچند کتاب لغت معنی آن معلوم نگردید و جای تأسف است که مترجم تنها بتکرار لفظ قناعت نموده است و التفاتی نداشته است که خواننده آنرا بفهمد یا نفهمد.

و جلال اروپائی لاف میزنند که سرزمین کشور او از هر جهت عالی تر است و در بین اروپائیان و در عین خوشگذرانی آرزو میکنند روزی باز از سرچشمه شراب شیراز بنوشند و بانگ غزلهای حافظ گوششان را نوازش دهد. « (صفحه ۸) »

و باز در همین باب در جای دیگر :

« ایرانیان تقریباً از هر تیره و طبقه‌ای که نام برده‌ام (۱) مردمی سالم و نیرومند میباشند و شاید دلیل عمده کمی نسبی امراض مزمن یا ارثی در میان سکنه بالغ آنها اصلاً ناشی از این حقیقت باشد که تمام کودکان در ایران از دوران طفولیت در معرض زندگی چنان سختی قرار میگیرند که افراد نحیف و علیل از بین میروند و این روش باندازه‌ای مؤثر است که گوئی آئین اسپارتی که بر طبق آن تمام اطفال ضعیف امکان رشد و زندگی نداشتند در میان ایرانیان هنوز جاری باشد. « (صفحه ۱۱) »

و باز در جای دیگر چنین آمده است :

« قسمت اعظم ایرانیان از نوعی تربیت برخوردار هستند . . . نادان و معتقد بخرافات بار می‌آیند و قسمت اعظمشان اعتقاد به محمد و علی و حسین دارند و به پیشگوئی غیب گویان و ستاره شناسان ساعت سعد و نحس و چشم بد و بعلم غیب که از دوره مغربا بجا مانده است پابند میباشند . ایرانیها بطور کلی باهوشند

۱- شهر نشین و روستاییان و چادر نشینها مقصود است .

اما هوش آنها غالباً توأم با نادرستی و فقدان استقامت اخلاقی است. جوانان در میان ایرانیان قدیم چنانکه بما گفته‌اند اسب سواری و راستگوئی و تیراندازی یاد می‌گرفتند. چیز عمده‌ای که در فرزندان اخلاف آنها اثر بزرگی باقی گذاشته بنظر میرسد همان باشد که باطفال اسپارتی یاد میدادند که هیچوقت حاضر نشوند در صورت دروغگوئی رازشان فاش گردد. این درس را ایرانیان واقعاً از ته دل آموخته‌اند چون هیچ کاری سخت‌تر ازین نیست که يك ایرانی را برای دروغی که گفته است وادار به اعتراف کرد و هیچ چیزی نادرتر از آن نیست که انسان حقیقت ساده‌امری را از زبان یکی از افراد آن کشور بشنود.» (صفحه ۱۲).

ولی باز همو دربارهٔ صفات خوب و پسندیدهٔ ایرانیان می‌گوید :
 « بنظر نمیرسد که اخلاق ایرانی بطور کلی در میان اروپائیان تأثیر مطلوبی بخشیده باشد ولی همانطور که اخلاق صحیح هیچ ملتی بی نقص نیست هیچ قومی را هم نمیتوان گفت که اخلاقی بکلی مذموم دارد. بسیاری از صفات پسندیده در ردیف بدیها و عیبپائی که سرزمین ایران را بدنام کرده است دیده میشود. مردم ایران بطور کلی صبورند و حکومت بر آنها آسانست. طبقات فقیر خیلی قانع و باادبند. توانگران به هموطنان گرسنه خود نان می‌رسانند. پدرهای خانواده قاعدهٔ

برای همه بازماندگان خود خواه حرامزاده یا حلالزاده (۱) باشند ما ترك متناسب فراهم میگذارند. همه طبقات حس وفاداری نسبت بساطان قانونی خود دارند و رفتار مردها نسبت بیکدیگر قرین خوش ذاتی و ادب و احترامست» (صفحه ۱۳ و ۱۴) .
ولی بدبختانه در دنباله همین مطلب میگوید :

« ولی از طرف دیگر انسان نمیتواند در میان ایرانیان زندگی کند و متوجه نشود که آنها فاقد صفات بسیاری میباشند که زندگانی را نیک مطلوب میسازد و چه عادات و معایبی دارند که در سرزمینهای دیگر مایه عار بشریت است . اگر لطفی در وجود حقیقت و درستی در روابط بین افراد در استواری و وفا و استقلال اخلاقی و در زناشوئی محبت آمیز و در زندگانی خانوادگی و علاقه فامیلی و در صورت لزوم در حاضر بودن بفدا کردن مال یا جان در راه خیر عامه و تحمل عقاید دیگران در مسائل مذهبی و مراعات انصاف نسبت بدیگران و در حقشناسی در مقابل نیکوکاری گذشته و در ابراز شرم و در سعی و کوشش مستمر بمنظور خیر اندیشی بحال آیندگان باشد ، انتظار مواجه شدن با چنین لطفی در سرزمین ایران بیهوده است» (صفحه ۱۴) .
مؤلف کتاب « تاریخ ایران در دوره قاجاریه » مطالبی نیز درباره درباریان نوشته است که چون با اخلاق ما سروکار دارد شاید بی مناسبت

۱- منظور ظاهراً فرزندان صینه و عقدی است .

نباشد که آنها را نیز درینجا نقل نمائیم که البته بزمان مؤلف یعنی صد سال پیش مربوطست :

« دویست و پنجاه و سه پادشاه تا بحال بترتیب در ایران بر تخت سلطنت نشسته‌اند . اصل اساسی قانونی ایران میرساند که شاه یعنی کشور و همه افراد برای خاطر سلطان زنده‌اند ولی برای قدرت سلطنت قرآن و داد گاههای ضامن عدالت بر طبق احکام شرع یا قانون مدون و نیز کسانی که عرف یا قانون عادی بآنها اختیاراتی داده است رادعی بشمار میروند . تمام انتصابات در سراسر قلمرو سلطنت بوسیله شاه و یا کسانی که از جانب او اختیارات دارند انجام میگیرد . در پیرامون پادشاه یک دسته از رجال بعنوان درباری و پیشخدمت پیوسته افتخار حضور دارند این اشخاص از لحاظ درجه و عنوان معادل لردها و افراد محترم دربارهای اروپا میباشند و نه فقط مانند آنها از داشتن لقب و عنوان پیشخدمت باشی خرسندند بلکه تکالیف واقعی خدمتگزاری را هم انجام میدهند . خوراک شامرا هنگام صبحانه و شام رجالی که مقام شامخی در کشور دارند بر سفره می چینند بعضی از آنها فرزندان وزرای شاه میباشند و بعضی دیگر خود حاکم و والی ولایاتند . قلیان شاه را هر موقعی که اعلیحضرت بان میل فرمایند یکی از اعیان بدست میگیرد و موقعی که پادشاه اراده کند که از اطاق بیرون برود سر پائی شاهانه را شخصی

که شاید یکی از همان روزها سفیر کبیر اعلیحضرت در دربار خارجی بشود جلو قدم شاه میگذارد . در واقع بعضی از آجودانهای که مشمول مرحمت هستند و بعضی از پیشخدمت باشیها اتفاقاً ممکن است علاقهای برای تغییر سمت خود داشته باشند یعنی سمتی که از برکت آن امید دارند بیک مأموریت در خارجه دست بیابند و آنرا تبعیدی آبرومند می شمارند . آن عده از پیشخدمتهای همایونی که بسمت والی ایالات منصوب میشوند بندرت مایلند از دربار دور شوند و شاید هیچوقت علاقهای برفتن بمحل حکومت خود ندارند و لهذا برای خود نوابی تعیین میکنند که بجای آنها نایب الحکومه باشد و خود آنها از پیشگاه ملوکانه دور نمیشوند هر چند که گاهی هم اتفاق میافتد که در معرض بعضی ناراحتیهای جزئی واقع شوند که از تند خلقی ناگهانی حتی ملایمترین اشخاص ممکن است ناشی بشود . چنانکه اگر احیاناً پیشخدمت باشی از بدبختی مورد خشم شاهانه واقع گردد در دم محکوم حتمی مجازات ضربیه شلاق میشود ولی بطور کلی ممکن است که این مجازات با تقدیم ماهرانه رشوه قدری تخفیف بیابد . عبارات تملق آمیزی که گوش شاه ایران را از دوران کودکی پرمیکند برای از بین بردن بسیاری از ملکات اخلاقی اصلی شهریاری کافی است . پیرامون فرزندان شاه را از همان اوان طفولیت گروه چاپلوسان

تشریفات فرا میگیرند» (صفحه ۱۵ و ۱۶).

وباز دردنباله همین موضوع میگوید:

«... یکی از هدفهای تحصیلی مقام در ایران بعد از جلب نظر همایونی جمع کردن حد اکثر پولی است که امکان دارد بوسیله يك دستگاه اداری وصول کرد. در ایران تقریباً هر چیزی بسته پول است. وزیران نه تنها باید در بدو انتصاب وجهی باین مناسبت تقدیم دارند بلکه بعداً هم باید مرتباً برای دوام امتیاز مقام خود وجه پرداخت کنند. از سوی دیگر بدیهی است که آنها نیز بنوبت خود می‌پندارند حق دارند که همین قاعده را نسبت بزیردستان و ارباب رجوع خود اجرا کنند» (ص ۱۹).

آنگاه میافزاید که:

«بطور کلی رجال بیشتر از حد انتظار در مقام خود باقی می‌مانند و انفصال آنها هم ند اینک در اثر بی‌لیاقتی باشد بلکه بیشتر منوط بمیزان آز و هوس یا نیاز رئیس مملکت است و چه بسا اتفاق میافتد که شخصی پنج یا حتی ده سال در مقامی مستقر میماند و موقعیکه یکی از مأموران رسمی از کار حکومت و یا از مقامی برکنار میشود قاعده فقط برای این است که مقام دیگری را اشغال کند چون هر ایرانی از فرصت در يك مقام تاجائی که قدرت داشته باشد بقدر کافی بهره‌برداری مالی میکند

و همینکه مقامش را از دست داد مقام دیگری را با پرداخت پول
برای خود فراهم میکند.» (ص ۲۰)

مؤلف در صفحه ۲۲ بطور خلاصه و اجمال در باره ما چنین اظهار
نظر کرده است.

« آنها بی‌بیج وجه پابند راستگوئی نیستند.»

بالاخره پس از این مقدمات مؤلف باین نتیجه شرم آور میرسد که
بلاشک یکی از اسرار بدبختی ما ایرانیان است:

« در نتیجه این احوال [در ایران] عدالت را باید خرید و
نباید بعنوان اینکه حقی است خواستار آن بود.» (صفحه ۱۹)

-۱۶-

مورخ انگلیسی کونراد بر کویچی در کتاب خود موسوم به
«زندگانی اسکندر کبیر» در موقع صحبت از جنگ اسکندر با ایرانیان
علت شکست خوردن ایرانیها را چنین بیان کرده است.

« ایرانیان در عادات و سنن و رسوم قدیمی و مندرس خود تا بگلو
فرورفته بودند از گذشته هیچ تجربه نیاموخته و درس عبرت
فرا نگرفته بودند و چرخهای عقاید و افکارشان تا بمیان در
لجنزار خرافات و موهومات ازمنه قدیم فرورفته بود.»

و در جای دیگر از همان کتاب در باره اخلاق ایرانیان آن زمان

چنین مینویسد:

« ایرانیان در پیشرفت مقاصد و نیات اسکندر پیش از خود یونانیان

با و خدمت نمودند و چون از صفت شخصیت عاری بودند هر چند کور کورانه مطیع و منقاد پادشاه خود بودند اما ابداً از عهده فرماندهی و سالاری سپاه بر نمی‌آمدند. عقل و فکرشان از قرن‌ها پیش از آن در قالب یکنواختی ریخته شده بود .

-۱۷-

سرپرسی سایکس در ایران سیاحت‌های مفصل کرده و در باب سیاحت خود کتاب سودمندی نوشته که بفارسی هم ترجمه شده است و در باب تاریخ ایران کتاب بزرگی در دو جلد نوشته که آن نیز بترجمه رسیده و شاید بتوان آن را از لحاظ جامعیت و ترتیب بهترین تاریخ ایران بشمار آورد در کتاب خود موسوم به « هشت سال در ایران یا ده هزار میل سیر و سیاحت در کشور شاهنشاهی » در باب قحطی در ایران و اخلاق ایرانیان در آن موقع چنین نوشته است :

« بین راه یزد و کرمان... در راه از حیث آذوقه بزرگت فوق‌العاده دچار شدیم . در یکی از منزلها با آنکه چادرهای ما را در یک میل فاصله تا بآبادی زده بودند باز عدّه کثیری از زن و بچه اطراف چادرها را گرفتند و از دست محتکرین که بمنظور ترقی نرخ گندم‌های خود را انبار کرده بودند شکایت آغاز نمودند . دو نفر از آنان يك قطعه نان که از سبوس و ارزن تهیه شده بود و مقداری یونجه بمن نشان داده گفتند ما باید با این

چیزها شکم خود را سیر کنیم (۱) ایرانیها در موقع قحطی خصلت عجیب و غریبی دارند باین ترتیب که طبقه اغنیا هیچ پحال فقرا و بینوایان تفقد و ترحم نمیکنند و اهالی شیراز درین قسمت از سایر هموطنان خود بدترند و تصور میروود که بهترین مجازات محتکرین همان سیاستی باشد که افغانها در موقع فتح شیراز پیش گرفتند و اجمال قضیه آنکه وقتی شهر در آتش مجاعه و قحطی میسوخت شیراز را گرفتند و اطلاع یافتند که محتکرین آنوقت چندین ماه شهر را پنهان و انبار کرده اند و این در صورتی بود که جمعی از اهالی شیراز برای نان جان میدادند و لهذا چند نفر از سران محتکرین را دستگیر کردند و در همان انبارهایشان در مقابل توده های غله بقلاب آویختند تا همانجا جان سپردند».

۱- نگارنده در خاطر دارد که در یکی از مسافرتهای خود که از جانب دفتر بین المللی کار بمأموریت و تدارک زمینه برای قوانین و مقررات مربوط بکار صنعتی بهمراهی یک نفر خارجی از رؤسای مؤسسه نامبرده ویوور نام بایران آمده بود چون در نزدیکی کرمانشاه بدهکده بزرگ صحنه رسیدیم نظر بدعوتی که قبلاً از جانب مالک آن قریه مرحوم معاون السلطنه از دوستان قدیمی بعمل آمده بود اتومبیل را در مقابل قهوهخانه دهکده نگاه داشتیم و یک نفر از دهاتیها را فرستادیم که برود به معاون السلطنه خبر ورود ما را برساند. در همان اثنا شوفور ما از قابلمه های که همراه داشت یک ران مرغ بریان در آورده گوشت آنرا خورد و استخوان را بزمین انداخت.

راقم این سطور این واقعه را در «صندوقچه اسرار» (جلد اول ، صفحه ۱۵) نقل نموده و در ذیل آن چنین نوشته است :

« پروردگارا کار ما ایرانیان بکجا کشیده است که مرد کمی اجنبی از آن سر دنیا آمده افغانهای محمود و اشرف را برای ما سر مشق قرار میدهد و بما راهنمایی میکند که سیر کردن گرسنه هایمان را باید از آنها یاد بگیریم . »



همین شخص یعنی سرپرسی سایکس در همان کتاب « هشت سال در ایران » در جای دیگر در باره اخلاق ما ایرانیان چنین اظهار نظر نموده است :

« من با هزاران دلیل معتقدم که ایرانیها از هر جهت بکلیه سکنه مغرب آسیا امتیاز و تفوق دارند و بنا بر گفته رالینسون که راجع بایران و ایرانیان تتبعات عمیقی نموده است يك فرد ایرانی بر هر آسیائی دیگر خواه هندی و خواه ترك و خواه روسی امتیاز دارد و سطح فکرش بالاتر از آنهاست . »

و باز در جای دیگر از کتاب (صفحه ۳۴۵) مینویسد :

« تباهی اخلاقی و بیصفتی ایرانی بدبختانه ضرب المثل است... ، از تمام صفاتی که سیرت ایرانی را تشکیل میدهد و بعد از خود خواهی بیحد و حساب در میان آنها رواج بسیار حاصل کرده

است حرص پایدار در کسب مال و جمع ثروت از راه غیر
حلال است.»

-۱۸-

دکتر فوریه (۱) فرانسوی طبیب مخصوص ناصرالدین شاه در کتاب
خود «سه سال در دربار ایران» در موقع صحبت از دشمنی بسیار سختی که
بین اعتماد السلطنه و اتابک (میرزا علی اصغر خان) موجود بود که بخون
یکدیگر تشنه بودند مینویسد:

«در يك مجلس میهمانی خودم حضور داشتم و در آن مجلس
اعتماد السلطنه بقدری نسبت بدشمن خود تملق گفت و چاپلوسی
کرد که اگر تا بحال هم دستگیرم نشده بود همین امروز برایم
کافی بود که بفهمم این ایرانیان تا بچه اندازه مزور و متملق هستند
و با چه وقاحتی میتوانند دروغ بگویند.»

-۱۹-

کلیمان هوار مورخ فرانسوی مؤلف کتاب «ایران باستانی و
تمدن ایران» در باب عدم التفات ایرانیان قدیم بعلم و هنر مینویسد:
«ایران مملکتی بود نظامی که چه علوم و چه صنایع و فنون
مجال بود در آنجا نشو و نما نماید و پزشک یونانی که در مدارس
مناطق مدیترانه تربیت میشد تنها نماینده علوم در ایران بود

همچنانکه هنرمندان بیگانه از قبیل یونانیان و اهالی لیدی
و مصریها تنها نمایندگان صنعت و هنر در آن مرز و بوم بودند
و هکذا مستوفیها نیز کلدانی و آرامیهای سامی نژاد بودند» (۱)

-۲۰-

پرفسور هانری فاسه فرانسوی در کتاب «اسلام» از قول ابن خلدون

نوشته است :

« اغلب علمای حدیث و تمام علمای بزرگ فقه و اصول و تمام
کسانی که در حکمت الهی بمقام اشتهار رسیده اند و بیشتر
مفسرین معروف همه ایرانی بوده اند . . . بطوری که میتوان
گفت که تعلیم علوم اختصاص با ایران پیدا کرده بود . »

همین دانشمند فرانسوی در جای دیگری از همین کتاب «اسلام»

میگوید :

۱- چقدر فرق است باین نوع نظریات و آنچه يك نفر از هموطنان
پاك نیت ما در مجله « مهر » منطبعة طهران (شماره ۲ از سال پنجم) نوشته
بود و عین عبارت آن ازینقرار است :

« گیتی را نیاکان ما معمور و آباد کرده اند . اساس تمدن و شهر-
نشینی و پایه علوم و صنایع که جهان را بترقی و تعالی کنونی رسانیده
است موجود شده همت و دقت و نظافت اجداد ما بوده . »

و همچنین رجز خوانیهای ازین قبیل که شاعر باذوق ما «حالت» برسم

بقیه زیر نویس در صفحه بعد

اما در باب ایرانیان باید دانست که نفوذ آنها کمتر از آنست که بعضی کسان تصور نموده اند علی الخصوص در موقعی که سخن از عکس العمل و واکنش روح آریائی بر ضد روح و طبیعت سامی بمیان آید ... خلاصه کلام آنکه چنان بنظر می آید که اهمیت ایرانیان تنها در زمینه مطابقت دادن پاره ای از مختصات روح ایرانی با روح سامی و عرب بوده است و بس .»

-۲۱-

پروفسور براون معروف در «تاریخ ادبیات ایران» میگوید :

بقیه زیر نویس از صفحه قبل

طعن و طنز سروده است :

« مسلم است که ایرانی نجیب و اصیل

بعلم و دانش و فضل است بی نظیر و عدیل

.....

.....

خلاصه مردم ایران تمام مشهورند

بعقل سالم و دامان پاک و خلق جمیل

نه بنگی اند و نه تریاکی و نه عرقی

نه تنبل و نه ضعیف و نه عاجزند و علیل

نه حقه باز و نه خائن نه رشوه خوار و نه دزد

نه بیسواد و نه بیکاره و نه هر دم بیل

و البته برخوانندگان معلوم است که در ایران بکسی که به گذشتگان و نیاکان خود

بنازد و بلاقد می گویند « پنبه پوسیده لحاف پدری را باد میدهد » .

« من به محبت اخلاص‌مندانۀ زیادی دربارهٔ ایرانیان پای بندم
وقضاوت میکنم که بهترین عنصر ایرانی نه فقط معاشر و روشنفکر
قابل توجهی است بلکه میتوان او را یکی از باوفاترین دوستان
فداکاری دانست که برخورد او امکان پذیر باشد ».



باید دانست که این مرد شریف یعنی پرفسور براون در تمجید و
تحسین از ما ایرانیان و تمدن و فرهنگ ما سخنان بسیار دارد و کتابها
تألیف کرده است که سر تا پا در مدح و ثنای قریحه و نبوغ و استعداد و
صفات پسندیدهٔ ایرانیان است و جمع‌آوری آنها نیز کار دلپذیر و مفیدی
خواهد بود .

-۲۲-

پرفسور براون دوستار حقیقی ایران و ایرانیان در باب تاریخ ما و
تاریخ نویس ما مینویسد: (۱)

« این تواریخ تاریخ ملت ایران محسوب نمیشود بلکه اغلب
سرگذشت سلاطین و شاهزادگان و امرای خارجی است که
پی‌درپی بر اهل ایران جابرانه سلطنت کرده و در میدان غارتگری
از یکدیگر گوی سبقت ربوده‌اند و سالنامهٔ خستگی آور
خونریزیها و چپاولها و تظاولهاست که بزحمت میتوان

۱- بنقل از «تاریخ ادبیات ایران»، جلد چهارم، صفحات ۲۹۵ و ۲۶۷

(ترجمهٔ فارسی).

يك موضوع عمومی گرانبھائی از آنها استخراج کرد .
و باز در همین خصوص میگوید (۱):

«متأسفانه تقریباً تمام ایرانیان با سواد و تمام مورخین یا شاعرند
یا شعرشناس و شعر دوست و برای آنها سهلتر و لذت بخش تر
است که تاریخ خود را مشحون بشعر کنند تا آنکه اشعار خود را
بتاریخ زینت بخشند.»

و باز میفرماید (۱):

« ایرانیان اغلب حدسیات ماهرانه دارند اما تحقیقاتشان در
ادبیات بیشتر بی مطالعه و نظریاتشان ناپخته و نامستحکم است.»

-۲۳-

استلین میثوا از اساتید دانشگاه ژنو که در سی و چهار سال قبل
سیاحتی در مشرق زمین و از آن جمله ایران نموده است در کتاب خود موسوم
به « نامه های مشرق زمین » (این نامه ها قبلاً در روزنامه یومیه « گارت
دولوزان » منطبعه شهر لوزان (سویس) بچاپ رسیده است) در باره
ایرانیان چنین نوشته است :

« ایرانیان نمیتوانند هیچ نوع « کولتور » و فرهنگی را که به
فرهنگ خودشان بیگانه باشد بپذیرند. ایرانی همیشه شخصیت
مخصوص بخودش را حفظ مینماید و این شخصیت عبارت است

۱- بنقل از « تاریخ ادبیات ایران » جلد چهارم ، صفحات ۲۶۷ و ۲۹۵
و ۳۱۹ (ترجمه فارسی) .

از يك نوع نرمی و انعطاف پذیری که بهر شکلی درمیآید و برای یکنفر مغربزمینی که معتاد بصراحت و تشخیص صریح بین خوبی و بدی است باعث انزجار خاطر میگردد. آنچه ما را در مورد ایرانیان بوحشت میاندازد این است که ما هرگز وقتی بایک نفر ایرانی سروکار پیدا میکنیم نمیتوانیم بفهمیم که درست عقیده او از چه قرار است و درباره امور چگونه فکر می کند و حتی اگر بیست سال هم با او معاشر و محشور باشیم از ضمیر او بر ما مجهول خواهد ماند. در پس حجاب این تعارفات خطرناک و این لبخندهای شهید آمیز سدی وجود دارد که هرگز کسی نمیتواند از آن عبور نماید. ایرانیان عقیده راسخ و قطعی ما را درباره دروغ نمیفهمند و مخفی داشتن فکر و عقیده و مستور داشتن نظر و اندیشه و اظهار داشتن عقیده ای که کاملاً برخلاف عقیده آنهاست برای آنها بجهت «کتمان» نه تنها برای آنها بلکه برای قاطبه اهالی مشرق زمین کاری است بسیار طبیعی. چیزی که هست ایرانیان درین فن بمقام استادی رسیده اند و آنچه را ما مغربزمینیها «حفاظت باطن = Restriction mentale» مینامیم برای آنها حکم بازی کودکان را دارد.

-۲۴-

و نسان مونتئی (۱) در کتاب کثیرالانتشار «ایران» در خصوص

1- Vincent Monteil : « Iran » Edition «petite Planète» Paris .1957.

ضمیر و روح ما ایرانیان چنین نوشته است :

« در « پشت پرده » روح ملتی پنهان است که از دوران طفولیت منتهوب و درهم کوفته است چون بناامیدی خو گرفته است . درست است که از چندی بدینطرف دیگر معلم مدرسه بصورت شاگردانش اخ و تف نمیاندازد و بآنها چوب نمیزند ولی طفل خردسال و جوان از ظلم و بیدادی که راه و رسم حکومت گردیده است چه انتظاری میتواند داشته باشد . »

در همین کتابی که نامش در بالا ذکر شده است (در صفحه ۱۶۸)

چنین می خوانیم :

« [بموجب کتاب حاجی بابا] آنچه بیشتر از هر چیز دیگری مرسوم است دوروئی و نفاق و خودپرستی و فساد و قداوت و خودستائی و بیرحمی و نمک ناشناسی و دروغ و از همه چیز بیشتر خودستائی است و همچنانکه خانم پاکروان در باره دوره قاجاریه نوشته است « بسیار طبیعی است که قدری قساوت با ساده لوحی آمیخته باشد . » دروغ حکم هنر را پیدا کرده است و ایرانیان در این زمینه استادند و وانگهی اباء و امتناعی هم در تصدیق این امر ندارند و در بین صحبت بیدریغ می گویند « دروغ میگویم » چیزی که هست دروغ آنها ازین دروغهای شرم انگیز کوچه و بازاری که

مرسوم گدایان مغربزمین است نیست بلکه دروغبائی است دست-
چین که حکم غنچه نوشکفته قوه وهم و خیال و آب و تاب
«فانتزی» را دارد .

-۲۵-

یکی از تازه ترین کتابهای که در باره مملکت ما در فرنگستان
انتشار یافته کتابی است بزبان فرانسوی با اسم « ویزا برای ایران » بقلم
روزنامه نویس معروف ژان لارتگی که در سال ۱۹۶۲ میلادی در پاریس
بیچاپ رسیده است . مطالب ذیل از آن کتاب نقل و ترجمه شده است .
مؤلف درباره ایرانیانی که در سازمانهای سیاسی بین المللی از قبیل
سازمان ملل متحد کار می کنند چنین اظهار نظر کرده است :

« ایرانیان کهنه کار و نکته سنج هستند و ذوق توطئه دارند و
برای پذیرا ثبهای رسمی ساخته شده اند و دارای سنگینی و وقار
و مجلس آرائی و ناشیگری در زمینه تکنیک و رغبت بخواب و
خیال هستند که خود لازمه این قبیل مجامع و محافل است .
در جای دیگر میگوید :

« گاهی ایران در نظر من مانند یکی از این کشورهای بسیار نادری
می آید که دموکراسی در آنجا بصورت اعلا و افراطی خود
حکم فرماست باین معنی که در آنجا در عین آنکه حکومت
در دست تمام افراد است در حقیقت در دست احدی نیست و بی

نظمی و بی‌ترتیبی رفته رفته برای خود بصورت «سیستم» مرتبی درآمده است اما خوشبختانه تمام این کیفیات را تنبلی مفرط و خوش طبعی و سازگاری و خوشمزگی و «آناشسی» ساده و قدیمی بکلی قابل تحمل میسازد.

و باز می‌گوید:

«این مملکتی [ایران] که حقیقت در آنجا مانند مهره نرد شش قیافه‌گوناگون دارد و هرگز بصورت واقعی خود نمایان نمیگردد و بلکه همواره بکلی مضحك و نوظهور و احياناً بصورتی دهشتناک و «تراژدیك» جلوه‌گر می‌گردد، درین کشور جنبه‌های مضحك و خنده‌آور و گریه‌آور امور از یکطرف علاقمندی شدید و از طرف دیگری علاقه‌ی کامل و بی‌مبالاتی دست‌درست و شانه‌بشانه در خیابانهای طهران در رفت و آمدند. ۱۶۲ نفر نمایندگان مجلس شورای ملی (یا دویست نفر چون تا کنون احدی شماره صحیح آنها را درست نمیداند) از لحاظ قاعده نظری و «تئوری» قانوناً از طرف ملت انتخاب شده‌اند ولی انتخابات در هیچ نقطه‌ای از دنیا و حتی در جزیره کورس و در بندر مارسیل و الجزیره و آمریکای جنوبی (شاید فقط بتوان ویتنام جنوبی را مستثنی دانست) باین درجه ساختگی و قلابی نیست و نبوده‌است. در ایران آراء رأی دهندگان را در صندوقی

میریزند و در موقع شمردن آراء با تردستی و مهارت صندوق دیگری را که قبلاً تدارك دیده‌اند بجای صندوق اول میگذارند و چه بسا اتفاق میافتد که ساکنین بعضی از نواحی خبرداری میشوند که مثلاً محمود نام و یا خسرو و یا مصطفی نامی را انتخاب کرده‌اند و حال آنکه در تمام عمر اسم این اشخاص حتی بگوششان نرسیده بوده است و ازین هم بالاتر گاهی اتفاق میافتد که مردمی که اصلاً رأی نداده بوده‌اند و کسی آنها را برای دادن دعوت نکرده است خود را دارای نماینده در مجلس می‌بینند.»

مؤلف در باب این نوع نمایندگان چنین نوشته است :

«وانگهی این نوع نمایندگان همیشه حاضرند بدون آنکه کسی تقاضا کرده باشد جامه خود را لدی الاقتضا تغییر بدهند و برنگ و جامه دیگری درآیند. کوروش رفیق ایرانی من در مورد آنها می‌گفت که همیشه انگشت خود را با آب دهان ترمی کنند (۱) و در مقابل باد نگاه میدارند تا بدانند که باد از کدام طرف میوزد و بهمان طرف برگردند.»

در جای دیگر میگوید :

«اگر بخواهیم ایران را بفهمیم و دوست بداریم باید خودمان

۱- لابد مقصود باید «از هر طرفی باد بیاید بادش میدهند» باشد (مترجم)

را قبلاً از بسیاری از عقاید و آراء عاری بداریم و با جامه مبارک
 عربانی شاهد و ناظر ایران و ایرانیان بگردیم و وقتی بجزئیات
 و فروع بی اهمیت مانند طرز حکومت و وضع سیاسی و نفوس
 کشور و احوال و اوضاع اقتصادی ندهیم بلکه باید با مردم
 ایران یگانه و رایگان بشویم و با آنها نشست و برخاست دوستانه
 داشته باشیم و بهترین طریق حصول این منظور را آنگاه خواهیم
 یافت که تمام قواعد و اصولی را که بدان معتقد و علاقمند
 هستیم (مثلاً ثبات و پافشاری اصول اخلاقی و علاقه بعقاید
 مذهبی و رعایت ادب و احترام بمقدسات و اهمیت دادن باعداد
 و ارقام و چهار عمل اصلی حساب در امور زندگی و بازرگانی
 و پشت کار و عمل و فعالیت و مراعات وقت و ساعت و سایر
 اموردیگر از همین قبیل) موقتاً پشت سر بیندازیم و اگر احیاناً
 لازم شد دوباره وقتی پا از دروازه کشور ایران بیرون گذاشتیم
 آن قواعد و اصول خودمانی را محترم بشماریم و بلباس واقعی
 خودمان درآئیم . خلاصه آنکه اگر بخواهیم ایران و ایرانی
 را بشناسیم و دوست بداریم باید قدری ایرانی بشویم و هر کس
 چنین عمل نماید خواهد دید که تمام کارها بطرز دلخواه بجلو
 خواهد رفت و کارها درست و هر مشکلی آسان میگردد و کار
 سرانجام بجائی خواهد رسید که هر گاه احیاناً از طرف مردم

ایران ناهمواریهای بشما وارد شده باشد برای شما مایه مسرت
خاطر خواهد گردید.»

همین مؤلف در جای دیگر کتابش در باب ایران نوشته است :
« با وجود تمام این حرفها برآستی که ایران خیلی بالاتر از
اینهاست. مردمی دارد قدیمی که انسان خواهی نخواهی با آنها
دلبستگی پیدا میکند. مردمی سخت محبوب و نازنین اما
افسوس که گذشته بسیار درازی که سرتاسر هجوم و استیلا و
مصائب و بدبختی و قتل و غارت و خون و آتش بوده است چنین
مردمی را سست و ضعیف و ناتوان ساخته است ولی همین مردم
رفته رفته دارند نیرو و خصایل از دست رفته خود را از نو
می یابند.»

مؤلف از قول مورخ انگلیسی **سایکس** (۱) درباره ایران بیان نقل میکند:
« ایرانیان دزدند و محال است که کسی بتواند منکر این معنی
بشود. انسان در ایران خود را اغلب در غارهای علی بابا و
دزدانی که وصف آن در هزار و یک شب آمده است می بیند و
از همه بدتر آنکه مردم کمترین اعتنائی هم براستگویی ندارند.»
و باز میگوید :

۱- رجل سیاسی و نویسنده معروف فرانسوی که چندین کتاب درباره
ایران نوشته است.

« با مطالعه در تاریخ ایران علل و اسباب پاره‌ای از جنبه‌های اخلاقی ایران و علی‌الخصوص این بی‌اعتنائی کامل آنها به راستگوئی و حقیقت‌گوئی روشن میگردد و علت واقعی همان چیزی است که گوینو آنرا به « کتمان » تعبیر نموده است . کتمان در حقیقت عبارت است از همان نرمی و ملایمتی که چه بسا بصورت همان بی‌حالی و بی‌اعتنائی معروف ایرانیان جلوه گر میشود و حکم نقاب و « ماسکی » را پیدا میکند که پنداری ایرانیان بصورت خود زده‌اند . این کتمان در واقع با خستگی روحی فرقی ندارد و عبارتست از رغبت مفرطی که ایرانیان عموماً بنفع و سود فوری و به « دم را غنیمت دان » (۱) دارند و بدبینی و بی‌اعتقادی و بی‌ایمانی که از خصایص اخلاقی آنهاست از همینجا سرچشمه میگیرد . »

مؤلف از قول گوینوی سابق‌الذکر مینویسد :

« اگر ایرانیان توانسته‌اند در مقابل آن همه حمله و هجوم و استیلا استقامت بورزند و زنده بمانند تنها از راه همین خم کردن گردن و سر فرود آوردن بوده است در صورتی که اگر میخواستند سربازان و سلحشوران شجاعی باشند و بجنگند و

۱- Carpe diem بزبان لاتینی یعنی «روز حاضر را غنیمت شمار» است و از سخنان معروف هوراس شاعر معروف روم قدیم است در يك قرن قبل از میلاد مسیح .

مبارزه کنند بلاشك بکلی از میان رفته قلع و قمع و ریشه کن شده بودند و بهمین ملاحظه در مقابل وحشیگری و سبعت و زور و نادانی و خشونت هوشمندی و مهارت را سپر خود ساختند و بهمین وسیله توانستند اسرار خود را در سینه پنهان و محفوظ بدارند و حقایق و معانی گرانبها را از خطر برکنار داشته مصون بدارند و خلاصه آنکه از برکت همین سلاح « کتمان » که بعدها در مقابل تعصیبات مذهبی بکار بردند توانستند زنده بمانند . »

و باز از زبان همین گویند :

« [در مذهب ایرانیان] مواردی وجود دارد که سکوت تنها کافی نیست بلکه باید متوسل باقرار کذب گردید و آنجاست که دیگر تردید جایز نیست و آنوقت دیگر نه تنها باید عقیده و ایمان واقعی خود را کتمان داشت و منکر شد بلکه حکم بزرگان دین دایر است بر اینکه باید از تمام طرق مکر و حیل و تزویر در صد فریب دادن طرف برآمد و لهذا هراقرار و اعترافی که خصم تقاضا نماید مجاز میگردد و همچنین هر عمل بی معنی و لغوی و حتی میتوان منکر کتابهای مذهبی خود گردید و مخلص کلام آنکه تمام وسایل برای مشتبّه ساختن امر و فریب دادن طرف مجاز میگردد و چون فریب دادن خصم

موجب ترضیهٔ نفس است حکم ثواب را هم حاصل مینماید چون بدین وسیله باعث نجات جان و مال خود و کسان خود گردیده است و بی جهت ایمان استوار خود را زیر پای نامبارک کفار دین نینداخته است بلکه برعکس با همین فریب دادن طرف و غافل ساختن او وسیلهٔ ضلالت و گمراهی او را فراهم ساخته و او را براه باطل هدایت کرده است .»

مؤلف در وصف ایرانیان در موقوع ملی شدن نفت مینویسد :

« برای ما اروپائیهائی که در ایران میزیستیم ایرانی آدمی بود تیزهوش و فطن ولی متغیر الاحوال که عشقی بدروغ گفتن داشت و در خصوص درستی و شرافتمندی و قول و قرار دارای عقاید خاصی بود که میتوان اسم آنرا « فانتزی » گذاشت . آدمی بود که زیاد شجاعت و شهامتی نداشت و طبعاً « آنارشیت » و اغتشاش پرست بود و همواره نفع و سود خود را بر نفع و سود جامعه مقدم میداشت و از اینها گذشته موجودی بود کنجکاو و ولنگار بدون آنکه ابداً دشمنی و مخالفتی با بیگانگان و اجانب داشته باشد . آدم مهماننوازی بود که خوشش میآمد طبقهٔ حاکمه را دست بیندازد و مسخره کند و حتی مالاها و خدا را مورد طعن و طنز و استهزا قرار بدهد . ولی همین ایرانی روزی رسید که انگلیسها را از خاک ایران بیرون انداخت و

بدون اینکه کمترین اعتنائی بمنافع خود داشته باشد یکی از بهترین سرچشمه‌های نفت دنیا را خشکانید و رسماً اعلام نمود که خود کشی را بر حیات تعبد آمیز ترجیح میدهد یعنی حاضر خواهد شد که خود را در آغوش روسها که ایرانیان مانند افعی شاخدار از آنها میترسند بیندازد تا آنکه از نو بیرق شرکت نفت را بر فراز تصفیه خانه آبادان ببیند .»

و باز دربارهٔ ایرانیان مینویسد :

«ایرانی مدام عاشق آشوب و اغتشاش و درهم و برهم بوده است و خوشی او در این است که داد و فریاد راه بیندازد و يك نفر را (هر که میخواهد باشد) توانا و نیرومند و رستم دستان بخواند اما در عین حال در دل دشنامش بدهد و لغز بارش نماید و آهسته قاه قاه بخندد و خلاصه آنکه همان صحنه و « کمدی » خنده داری را بازی کند که مظهر زندگانی ایرانیان است .»

دربارهٔ طرز حکومت در ایران مینویسد :

« گمان نمیرود بتوان طرز حکومت دموکراسی را بمعنای اروپائی آن درین کشور قدیمی که قرنهای زیادی است نسبت بتمام مهاجمین خود بعادت « جرزدن » خو گرفته است مستقر ساخت . ایرانی سخت معتقد است که از همهٔ دنیا زیرکتر و زرنگتر است و بهمین جهت او باید سرانجام بر هر صاحب قدرت